



# از سلطنت طلبی

# هابز تا

# دموکراسی

# لاک



سهند ستاری / Sattari.sa@gmail.com

هابز تااملات پی ریزی شده خود را برای دولت مطلوب نظریه اش ریشه دوانده در کانون های پیش اجتماعی آدمی یافت. نظریه او در فضای ترکیبی بعد روانشناسی طبیعت انسان و نظریه سیاسی در باب برتری فردی در حکمرانی جامعه، مشهود است. او در بیان تحلیل روان آدمی با این اساس دست به طرح ریزی شالوده کار خود زد که آدمی طبیعتاً خودخواه و خودپرست است. به زعم او انسان ها از آغاز به صورت گروهی و بدون قوانینی که بر رفتار آنها نظارت داشته باشد در کنار هم زندگی می کردند و برای رسیدن به صلح و آرامش، دست از ارضای امیال اساسی خویش یعنی خودپرستی و خودخواهی برداشته اند. لذا هابز حصول صلح و امنیت را نزد افرادی پنداشت که توانایی ترک امیال خودخواهانه خود را در جهت ارضای بعد بنیادی روان خویش داشته باشند. اما نقدی که بر بعد نخست نظریه وی مطرح می شود، عدم مقبولیت از بیان دقیق تاریخی روان آدمی است. هابز یکی از بزرگ ترین نظریه پردازان سیاسی اوایل قرن هفدهم نظریه قرارداد اجتماعی خود را برای پایه گذاری همین بعد روانشناسانه در تبیین نوع جامعه و تکالیف آدمی بنا نهاد و صلح و سازش را به مثابه پیمانی ترسیم کرد که در میان انسان ها به عنوان موافقتی استوار خواهد بود. او پیشنهاد کرد سلطنت و در واقع راس حکومت بر سیستم مونارشی استوار باشد و در اختیار یک شخص قرار گیرد، از این رو هوادار حکومت پادشاهی و فردی شد. هابز سلطان را این گونه ترسیم کرد؛ او شخصی است که اعمال و افعال وی را، تعداد زیادی از افراد به لحاظ پیمانی که با همدیگر عقد کرده اند، اعمال خود پنداشته و به این منظور به هر ترتیب که صحیح بداند صلح و دفاع از همه آنها را تأمین می کند. لذا مردم به موجب پیمانی که با یکدیگر می بندند قدرت و سکان حکومت را به دست حاکم می سپارند. اینقدر نباید مطلق باشد و نامحدود

تقابل و کشمکش های پایه گذاری ساختار و خاستگاه حکومت ها، الهام گرفته از آرای فیلسوفان و نظریه پردازانی است که در ارائه نظریه خود حکومت و دولت آرمانی خویش را از بستوی اندیشه حاکم در ماوای ارزش های جهانی یا محلی به رویکرد تبیین مکعبی با ابعاد طرح ریزی شده از سوی مکتب و پارادایم حاکم بر فلسفه بی اشاره می شود که زیراساس قدرت را تنظیم می کنند. غالب حکومت ها در پی لمس و تجلیل قدرت با پی ریزی بدیهیاتی دست به رصد و تبیین و وضع قوانینی برای اجرای ستمفونی حاکمیت خود می زنند تا هر چه بیشتر خاستگاه خود را بهتر بنوازند. اما برای لمس بیشتر ماهیت و هویت این تبیینات نیاز به رسوخ در مبانی و مبادی ساختارهای پیش اجتماعی و خاستگاه های ثبت جامعه از پس رجحان شرایط در استحاله وضع موجود در تاریخ هر زمان و مکان است تا با تبیین شاکله و صورت پیش و پس اجتماعی، چیدمان فضای جوامع در مکعب چندبعدی حکومتی ملموس تر شود. ما در این نوشتار سعی داریم با مروری بر آرای مونارشی یا سلطنت طلبی هابز و دموکراسی لاک در طرفین بازه آیین بندی حاکمیت، اشاره به فضای شاید تلفیقی از پهنای این فضا در حکومت های مرسوم بر اقلیم مکان ها و زمان های تعمیم یافته در ایده حاکمانش داشته باشیم. اما قبل از تحلیل مفاهیم، باید رویکرد تئورسین را به مبانی نظریه مذکور، نسبت به جایگاه آن مفهوم در تاریخ، مورد بررسی قرار داد. از این رو سعی بر آن است تا رویکرد هابز و لاک را نسبت به مفاهیم قرارداد های اجتماعی و پیرو آن تبیین حکومت ایده آل هر یک مورد بررسی قرار دهیم.

هابز با اندیشه مطلق و صرفاً عقلانی، پیش تجربه اجتماعی را به گونه بی تعریف کرد تا انسان را محاط به دایره خود خواهی کند و نتیجتاً هر فرد را مدام و پیوسته در حال جنگ بر ضد دیگری متصور شود. او قانون طبیعت را تابع قاعده کلی عقلی دانست. اما لاک با واکنشی معکوس به قانون و طبیعت، آن را قاعده بی اخلاقی دانست و افراد را در حال نزاع با یکدیگر نینداشت. در اندیشه او قانون اخلاقی و طبیعی یکسان است که آدمی قبل از تشکیل اجتماع از آن آگاه است. در مبنایی که هابز ادعای خود را همان طور که در سطور بالا ذکر کردیم با پیش فرض های خود اثبات کرد، اما لاک اثباتی بر ادعای خود ارائه نداد و این قانون را از بدیهیات پنداشت

چرا که اگر غیر از این باشد حفظ نظم داخلی و دفاع قبل هجوم خارجی غیرممکن می شود. هر چند او این قدرت را قطعی و دائمی ندانست و در صورت عدم کفایت حاکم در انجام وظایف و تکالیف، مردم را ملزم به فسخ پیمان دانست. دلایلی که هابز برای دفاع از تئوری خود ارائه می دهد در دو استدلال مطرح می شود؛ اول اینکه از آنجایی که قدرت پادشاه بر خودش قابل تقسیم نیست، اگر سلطنت در قالب فعالیت گروهی باشد در آن صورت به علت ویژگی روانشناسانه آدمی ممکن است اعضا با یکدیگر به نزاع و کشمکش برسند، در نتیجه قدرت اجرا تقسیم شده و نزاع و درگیری جایگزین صلح و آرامش خواهد شد. او در تکمیل استدلالش حاکم منفرد و یکتا را بیشتر رازدار دانست و مدعی شد کانون های گروهی همواره اطلاعات و داده های خود را آشکار می سازند. به زعم او هیچ ادله ای وجود ندارد که تصور کنیم پادشاه برای سود خود به ضرر مردم عمل کند. به تعبیر هابز پادشاه تنها به وسعت سرزمینش قدرت دارد. اما شاید ابتدایی ترین نقدی که در همان فضای حاکم بر عصر حیات هابز نیز مطرح بود، فرض را بر امکانی می گذاشت که این حکومت، جایگزین نزاع و اغتشاش شده باشد. آیا لزوماً هر نظم و آرامشی از هرج و مرج و اغتشاش بهتر است؟ پرسشی که امروزه در جوامع انتقالی و محکوم به ایده منحصر به فرد حاکمیت، مردمانش را به چالش کشانده است.

در آرای هابز آزادی الزاماً در فضای ترکیبی عدم اطاعت یا حمایت از افراد فرمانبردار نیست و قدرت سلطان آمرانه است و هیچ کس مجاز به طرح ریزی پیمان جدید یا شورش بر ضد پادشاه نیست. نتیجتاً به زعم او اقلیت مخالف یا مجاب به تسلیم اند یا باید از بین بروند. اما باز انتقادی که شاید ملزوم به رد این فضا باشد - که البته در بسیاری از حاکمیت ها که حتی عنوان شاهی را نیز با خود ندارند، شاهد چنین فضایی هستیم - این است که حتی اگر پادشاهی قدرت و اختیار مطلق نداشته باشد باز می تواند برای رفع غالب دشمنی ها جسارت و اقتدار لازم را نشان دهد و فضای حصول بسیاری از علایق و منافع را فراهم کند. لذا به نظر نمی رسد الزاماً اقتدار مطلق جهت حصول یک جامعه ایده آل ضروری باشد. بنابراین استنباطی که از فلسفه هابز برمی آید همان حصول صلح و امنیت به هر بها و قیمتی است حتی به بهای نفی بودن. او برای فرار از آثار سوء نزاع و اغتشاش و کشتار، خود را محکوم به پذیرش حکومتی کرد که ستون آن را استبداد شکل داد و آزادی را در پای حصول امنیت قربانی کرد. به استدلالی از محیط های مشابه، تجربه این فضا به همسایگی دوران هابز و الزاماً به حکومت های با عنوان پادشاهی بازمی گردد. چنانچه شاهد هستیم رخداد چنین ساختاری در جوامع نوظهور مدرن انتقالی کاملاً ملموس است.

اما در استحاله اندیشه اشتغال یافته بر فضای حاکم بر قرن هفدهم انگلستان، فیلسوفی نمود پیدا کرد که بر جهت جریان مسیر نظریات و مکاتب سیاسی تأثیری شگرف گذاشت. اگر رقص حکومت های مدرن و دموکراتیک مغرب زمین را در شاکله طرح ریزی جان لاک و فلسفه سیاسی اش بدانیم، تحلیلی اغراق آمیز نداشته ایم. از اهمیت اندیشه سیاسی او همین بس که با مطالعه قانون اساسی امریکا به جملاتی نظیر «همه مردم در آفرینش برابرند» یا «زندگی و آزادی و تلاش برای خوشبختی» برمی خوریم که همه از مبانی مکتب سیاسی لاک نقل شده است. لاک نیز مانند هابز در استفاده از ابزار کمکی برای تفهیم نظریه اش، در طرحنامه دوم سراغ مفهوم قرارداد اجتماعی رفت. اما وجه بارز تمییز اندیشه او از هابز در مبانی بنیادین پیش اجتماعی است که انسان ابتدا آن را تجربه کرده است. به زعم لاک آدمیان به طور طبیعی در زندگی صلح جویانه حیات داشته اند؛ در شرایطی که نمود این فضا در اندیشه هابز در حال جنگ است. به عقیده لاک آدمیان حتماً و لزوماً در حالت طبیعی